مطالعات تاریخ اسلام
سال پنجم/ شمارهٔ ۱۶/ بهار ۱۳۹۲

مزیدیان و نقش آنان در گسترش تمدّن اسلامی

سید احمدرضا خضری[۱]

چکیده: مزیدیان یکی از حکومت‌های شیعی عراق بودند که در فاصلهٔ میان سال‌های ۳۵۰ تا ۵۴۵ هـق برابر با ۹۶۱ تا ۱۱۵۰م. بر منطقهٔ حلّه و پیرامون آن فرمان راندند. آنان که شاخه‌ای از اعراب بنی‌اسد به شمار می‌آمدند، نخست در محلی بین کوفه و هیت استقرار یافتند و روزگار خود را از طریق دام‌داری و کشاورزی سپری می‌ساختند؛ تا آن‌که در دورهٔ معزّالدولهٔ بویهی، علی‌بن‌مزید تحت حمایت بویهیان توانست حکومت مزیدیان را در نواحی یاد شده پدید آورد. پس از علی، هفت تن دیگر از افراد خاندان مزیدی به حکومت دست یافتند و با فراز و فرودهایی تا سال ۵۴۵ هـق بر قلمرو مزیدی فرمان راندند. بی‌شک بزرگ‌ترین و مشهورترین حکمران مزیدی، صدقة‌بن‌منصور بود که همزمان با ظهور خاندان سلجوقی، حکومت مزیدیان را در اختیار داشت. وی که امیری هوشمند بود، با استفاده از اختلاف‌ها و درگیری‌های بین امرای سلجوقی، شهرهای بصره، کوفه، هیت و تکریت را به زیر فرمان آورد، و شهر حلّه را بنا نهاد و پایتخت خود را بدانجا منتقل ساخت و آن شهر را پایگاهی برای حمایت بی‌چون و چرا از عالمان و دانشمندان قرار داد و زمینهٔ گسترش بیش از پیش تمدّن اسلامی را فراهم آورد. این مقاله بر آن است که بر اساس روش توصیفی – تحلیلی و با استفاده از منابع، مآخذ و پژوهش‌های تاریخی، در وهلهٔ نخست زمینه‌ها و چگونگی ظهور حکومت مزیدی را بررسی و در مرحلهٔ بعد نقش آن خاندان را در گسترش فرهنگ و تمدّن اسلامی، به ویژه در دو بخش ادبی و علمی، بیان کند، و آن‌گاه فعالیت‌های آنان را در راستای گسترش تشیّع تبیین نماید.

واژه‌های کلیدی: مزیدیان، حلّه، عراق، ادب، دانش و فرهنگ، تمدّن اسلامی، تشیّع

---

۱ دانشیار دانشگاه تهران ahmadkhezri@yahoo.com
تاریخ دریافت: ۹۱/۷/۱۵، تاریخ تأیید: ۹۱/۱۲/۵

Mazidians and their Role in Expansion of the Islamic Civilization

Seyyed Ahmad – Reza Khezri[1]

Abstract: Mazidians were one of the Shiite rulers in Iraq who governed on Hellah region and its surrounding during the years 350 -545 A.H/961-1150 A.D. They were regarded as a branch of Bani Asad Arabs who first took up position in a place between Kufah and Hit and were elasping their times by means of animal husbandry and farming. Until, during the Buwayhid's Muez – ud – dauleh era, Ali ben Mazid could estabilish Mazidian government in above – mentioned areas under the protection of Buwayhids. After Ali, seven other men of Mazidians' house gained access to government and with peaks and valleys, ruled over Mazidian territories. Undoubtedly, Sadaghate ben Mansure was the greatest and the most famous ruler who had Mazidians' government in his hands, contemporary to the advent of the Seljukid's dynasty. He, which was an intelligent prince (emir), benefiting from differences and conflicts between the Seljukid princes, conquered Basrah, Kufah, Hit and Takrit cities, built the city of Hellah and transfered his capital there, and put it as a base for unquestioning supporting of the clerics and scientists, and procured ground for more than ago extending of Islamic civilization. The present article, in a descriptive – analytical method and by using resources, sources and historical researches, for the first instance tries to study the bases and qualities of the Mazidian government advent, afterwards express their part in deployment of Islamic culture and civilization, especially in two literary and scientific fields, and then explanate their activities in the direction of Shiism expansion.

Keywords: Mazidians, Hellah, Iraq, Literary(Literature), Knowledge and Culture, Islamic Civilization, Shiism

---

1 Associate Professor of Tehran University ahmadkhezri@yahoo.com

درآمد

بنی‌مزید از قبیله‌های شیعی ساکن در منطقهٔ فرات الاوسط بودند که در دوران اقتدار آل‌بویه با حمایت و پشتیبانی آنان به قدرت رسیدند. بنیانگذار این امارت، علی‌بن‌مزید مشهور به سناءالدوله (د.۴۷۵هق) بود که با سرکوب قبیله‌های مهاجم و برقراری آرامش در منطقه، شهرت بسیاری به دست آورد. پس از وی دبیس اول ملقب به نورالدوله(د.۴۷۵هق) به حکومت رسید. او نیز، به رغم موانع و مشکلات فراوان داخلی و خارجی، به خوبی توانست برمشکلات فائق آید و حکومت را به دست گیرد. پس از او پسرش بهاءالدوله منصور(د.۴۷۹هق) به امارت رسید. با درگذشت وی پسرش سیف‌الدوله(د.۵۰۱هق) زمام قدرت را در دست گرفت. صدقةبن‌منصور ملقب به سیف‌الدوله از نامدارترین و با کفایت‌ترین امیران این خاندان بود، به‌گونه‌ای که بنی‌مزید در دوران حکومت وی به یکی از قدرت‌های مهم در منطقه مبدّل شدند. وی با انجام دادن برخی از فعالیت‌های نظامی موفق شد حوزهٔ جغرافیایی قلمرو خود را گسترش دهد. همچنان که برای عمل به خواستهٔ خاندانش به‌منظور تشکیل امارتی مستقل و مقتدر، اقدام به بنای شهر حلّه نمود. این شهر به لحاظ جغرافیایی در منطقه‌ای بسیار حاصلخیز و خوش آب و هوا قرار داشت. افزون بر این، موقعیت راهبردی آن موجب می‌شد تا از دسترس مهاجمان در امان بماند. در کنار این عوامل، توجه و عنایت امیر سیف‌الدوله به علم، فرهنگ و ادب سبب شد تا این شهر به زودی به یکی از کانون‌های علمی و ادبی عراق مبدّل شود؛ به طوری که عالمان و شاعران از نقاط مختلف به این شهر روی آوردند، که حاصل آن شکل‌گیری یک نهضت مهم علمی و فرهنگی در آنجا بود که آثار و نتایج آن در سده‌های بعد بیش از پیش نمایان شد. توجه ویژهٔ امرای مزیدی، خاصّه سیف‌الدوله به علم و فرهنگ در سه بخش برجسته شایستهٔ بررسی و پیگیری است:

۱. شعر و ادب

حمایت مزیدیان از شعر و ادب و شاعران و ادیبان، زمینه‌ساز شکل‌گیری نهضت ادبی استواری در شهر حلّه شد. کثرت شاعران و ادیبان این دوره که نام و شرح حال آنان در کتاب‌های تراجم و تواریخ آمده است، گواه این رویداد مهم فرهنگی است. همچنان‌که مهاجرت شماری از شاعران نامدار آن عصر به حلّه و پرورش شاعران بزرگ دیگری در آن شهر به‌گونه‌ای دیگر بر این موضوع تأکید می‌گذارد. یکی از نتایج مهم نهضت ادبی حلّه، شکل‌گیری ادب

شیعی بودکه بذر آن در دوران بنی‌مزید کاشته شد و ثمرات آن درسده‌های بعد به بار نشست. بی‌شک یکی از عوامل مهم شکل‌گیری نهضت ادبی حلّه، وجود امیران و حاکمان بنی‌مزید بود؛ زیرا بسیاری از امرای این خاندان از علاقه‌مندان و دوستداران علم و دانش[۱] و برخی ازآنان از برجستگان عرصۀ شعر وادب بودند. از آن‌جمله بهاءالدوله منصوربن‌دبیس است که ادیبی فاضل و شاعری توانا به شمار می‌رفت.[۲] از جملۀ اشعار او ابیاتی است که در پاسخ به عمید-الملک کندری وزیر طغرل بیک سلجوقی سرود. این ابیات به سبب بلاغت و شیوایی، در بسیاری از آثار ادبی نقل شده است.[۳] دیگر از بدران‌بن‌سیف‌الدوله می‌توان نام برد که از بزرگان بنی‌مزید[۴] و از شعرای برجستۀ آنان و مورد ستایش عماد کاتب بود.[۵] مزیدبن‌صفوان‌حلّی نیز شاعری بزرگ و بداهه‌گو به شمار می‌آمد که سروده‌هایش روان و سلیس و همراه با لطافت و ظرافت در معانی بود.[۶] از وی دیوان شعری بر جای مانده که توسط عارف تامر گرد آوری شده است.[۷] از دبیس‌بن‌صدقه(د. ۵۲۹ هق)[۸] و سیف‌الدوله نیز شعرهایی نقل شده است.[۹]

افزون بر این، از بررسی دوران امارت بنی‌مزید چنین بر می‌آید که شاعران برجسته همواره با آنان درارتباط بوده و امیران مزیدی زمینۀ حضور آنان را در دربار خود فراهم می‌ساختند. از آن جمله مهیار دیلمی است که با سناءالدوله در ارتباط بود.[۱۰] نورالدوله دبیس اول نیزهیچ‌گاه از توجه به علم و ادب وکوشش برای ترویج آن غافل نبود.[۱۱] هم از این رو بود که پس از درگذشت وی، شاعران اشعار رثای فراوانی در بارۀ وی پدید آوردند.[۱۲] بهاءالدوله نیز همچون پدر و جدّش در این عرصه کوشا بود و شاعران برجسته‌ای همانند اسفراینی در بارگاه وی

۱ محمد مفیدآل یاسین(۲۰۰۴)، *متابعات تاریخیة الحرکة الفکر فی الحلّه*، بغداد: ص ۸ .

۲ ابن‌اثیر(۱۴۰۲)، *الکامل*، ج ۱۰، بیروت: داربیروت، ص ۱۵۰ .

۳ نک: عبدالرضا عوض(۲۰۰۳)، *شعراء الحلة السیفیة ایام الامارة المزیدیه و مابعدها*، حله: مکتبة الامام الصادق(ع)، ص ۷۲.

۴ حسن امین[بی‌تا]، *اعیان الشیعه*، ج ۱، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ص ۵۴۸.

۵ عماد کاتب(۱۹۷۳)، خریدة القصر و جریدة العصر، تصحیح محمد بهجة اثری، ج۴، بغداد: [بی‌نا]، ص ۱۷۷.

۶ یوسف کرکوش حلّی(۱۳۸۵)، *تاریخ الحله*، ج۲، قم: منشورات شریف رضی، ص ۱۱ .

۷ ثامرکاظم خفاجی(۱۴۲۸)، *من مشاهیر اعلام الحلة الفیحاء الی القرن العاشر الهجری*، قم: مکتبة آیة الله المرعشی النجفی، ص ۲۱۰.

۸ ابن‌خلکان(۱۴۱۴)، *وفیات الاعیان*، تحقیق احسان عباس، ج ۲، بیروت: دارصادر، ص ۲۶۵.

۹ عماد کاتب(۱۹۷۳)، *خریدة القصر و جریدة العصر*، ج ۴، ص ۶۵۱ .

۱۰ نک: مهیاربن مرزویه دیلمی(۱۴۱۳)، *دیوان مهیار دیلمی*، ج۲، قم: منشورات شریف رضی، ص ۲۳۷.

۱۱ ابن‌اثیر، همان، ج ۱۰، ص ۱۲۱.

۱۲ ابن‌خلدون(۱۴۰۸)، *تاریخ ابن خلدون*، ج ۱۴، بیروت: دارالفکر، ص ۱۳.

حضور داشتند.[۱]

اوج فعالیت‌های علمی و فرهنگی این خاندان در دورهٔ سیف‌الدوله بود. به رغم آن که دوران امارت وی با فراز و فرودهای سیاسی همراه شد، اما سیف‌الدوله با درایت و کاردانی از شرایط پیش آمده بهره گرفت و دست به اقدامات نظامی گسترده‌ای زد و قلمرو حکومت خود را به نحو چشمگیری گسترش داد و از این موضوع برای شکوفایی علمی دربارش بهره جست. بدین‌ترتیب، دوران امارت ۲۲سالهٔ او، روزگار آزادی وشکوفایی ذوق و قریحهٔ ادبی گردید و دوران شکوه وعظمت بنی‌مزید توسط او رقم خورد. سیف‌الدوله امکانات علمی و رفاهی لازم را برای رونق و توسعهٔ علم و دانش مهیا ساخت. از آن جمله کتابخانه‌ای دایر کرد که حاوی هزاران جلد کتاب بود.[۲] از سوی دیگر، یکی از سیاست‌های راهبردی سیف‌الدوله در مناطق تحت قلمرو خود، برقراری آرامش و ثبات بود؛ موضوعی که در آن دوران به سبب تشدید اختلاف‌های داخلی میان سلاطین سلجوقی وضعف خلافت عباسی از میان رفته و موجب رکود فعالیت‌های علمی در مراکزی مانند بغداد شده بود.[۳] در واقع، اقدام سیف‌الدوله برای تأسیس شهر حلّه نیز در همین راستا توجیه‌پذیر است.[۴]

مجموع این شرایط و نیز حمایت‌های مادی ومعنوی سیف‌الدوله، شوق واشتیاق زیادی در شاعران و سرایندگان برای حضور در این شهر برمی‌انگیخت.[۵] همچنین، در این زمان ابوالبقاء هبةالله‌بن‌نماءِ حلّی[۶] اثر خود را به نام *المناقب المزیدیه فی اخبار ملوک اسدیه*، به رشتهٔ تحریر درآورد. وی در این کتاب، ضمن نقل حوادث تاریخی زمان سیف‌الدوله، به مناقب و ویژگی‌های

۱ یاقوت حموی(۱۳۵۵ق)، *معجم الادباء*، ج ۱۷، مصر: ص ۲۶۴.

۲ ابن‌اثیر، همان، ج۱۰، ص ۴۴۸.

۳ دربارهٔ سیاست‌های دادگرانهٔ سیف‌الدوله، نک: خلیل‌بن‌ایبک‌صفدی(۱۴۱۱ق)، *الوافی بالوفیات*، به اهتمام احسان عباس، ج۱۶، بیروت: دار صادر، ص۲۹۶؛ جمال‌الدین‌یوسف‌بن‌تغری‌بردی[بی‌تا]، *النجوم الزاهره فی ملوک مصر و قاهره*، ج۵، المؤسسة المصرية العامه، ص۱۹۶.

۴ نک: یاقوت، همان، ج۱، ؛ علی‌هادی‌عباس‌مهداوی(۱۳۸۱)، *الحلة فی العهد العثمانی المتأخر*، بغداد، بیت‌الحکمه، ص ۵۰؛ محمدحسین الاعلمی الحائری(۱۴۱۳)، *دائرة المعارف التشیع*، دائرة المعارف الشیعة العامه، ج ۸، بیروت: مؤسسةالاعلمی، ص ۵۶.

۵ عمادکاتب، همان، ج۴، صص۱۶۶ - ۱۶۸؛ محمد بن شاکرالکتبی[بی‌تا]، *فوات الوفیات*، تحقیق احسان عباسی، ج۳، بیروت: دارصادر، ص ۳۴۹؛ ابوحفص زین‌الدین‌بن‌الوردی(۱۳۸۹ق)، *تاریخ ابن‌الوردی*، ج۲، نجف: مطبعة الحیدریه، ص۲۷؛ عمر فروخ(۱۹۷۹)، *تاریخ ادبیات عرب*، ج ۳، بیروت: دارالعلم للملایین، ص ۲۲۲ .

۶ دربارهٔ آل‌نما، نک: کرکوش حلی(۱۳۸۵)، *تاریخ الحله*، ج۲، ص۱۵.

وی پرداخته و در کنار آن شعرهای زیادی در بارهٔ مناقب وی و خاندانش سروده[۱] و بدین‌گونه مهم‌ترین منبع را در بیان احوال و اخبار بنی‌اسد پدید آورده است. سیاست بنی‌مزید در گسترش علم و ادب چنان بود که گرایش‌های شیعی آنان مانعی برای حضور سرایندگان دیگر مذاهب در قلمرو حکومتشان نمی‌شد. بنابراین، شاعران دیگر مذاهب نیز در دربار آنان حضور می‌یافتند و سروده‌های خود را عرضه می نمودند. از آن جمله، حیص‌بیص شافعی،[۲] ابن‌تلمیذ‌نصرانی[۳] و ابن‌ابی‌الصقر شافعی بودند که در دربار مزیدیان آمد و شد داشتند.[۴] همچنان‌که برخی دیگر از این شاعران چون سنبسی، بندنیجی و ابی‌المعالی هیتی، ارتباط استواری با بنی‌مزید داشتند. سنبسی از جمله شاعرانی بود که پیش از بنای شهر حلّه نزد سیف‌الدوله رفت و اشعارش را بر وی عرضه کرد[۵] و پس از آن که از اکرام و انعام او برخوردار شد، در همان‌جا اقامت گزید.[۶] وی حدود ۴۰۰ قصیده دربارهٔ امرای بنی‌مزید، شهر حلّه، و وصف وقایع سیاسی و اجتماعی دوران امارت بنی‌مزید سروده است.[۷]

پس از مرگ سیف‌الدوله، پسرش دبیس‌بن‌صدقه نیز به شعر و ادب علاقهٔ تمام می‌ورزید و توسط شاعران این دوره به‌سبب جود و کرم و شجاعتش توصیف شد.[۸] گشاده دستی دبیس در پرداخت عطایا موجب استمرار حرکت علمی و ادبی شهر حله شد.[۹] هرچند علم دوستی و عالم پروری امرای بنی‌مزید تردیدناپذیر است؛ اما کثرت شاعران، محتوای اشعار آنان و نوع برخورد بنی‌مزید با شاعران، نشان می‌دهد که آنان از این پشتیبانی‌ها اهداف دیگری را نیز دنبال می‌کردند، از آن جمله:

۱ نک: ابن‌ابی‌البقاء، *المناقب المزیدیه فی اخبار الملوک الاسدیه*.
۲ ابن‌خلکان، همان، ج ۲، ص ۱۰۶.
۳ یاقوت، همان، ج ۶، ص ۲۷۷۱.
۴ ابن‌خلکان، همان، ج ۴، ص ۱۷۱.
۵ مصطفی‌جواد(۱۹۷۹)، *فی التراث العربی*، تحقیق محمدجلیل شلمش و عبدالحمید العلوچی، ج۲، عراق: دارالرشید للنشر، ص ۱۷۱.
۶ محمدعلی‌یعقوبی(۱۹۵۱م)، *بابلیات*، ج۱، قم: دارالبیان، ص ۲۰.
۷ عوض، همان، ص ۱۷۵.
۸ حسن امین[بی‌تا]، *اعیان الشیعه*، ج۶، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات، ص ۱۴۹؛ محمدبن‌علی‌بن‌طباطبا‌ابن‌الطقطقی(۱۴۱۸)، *الفخری فی آداب السلطانیه*، تحقیق ممدوح حسن محمد، قاهره: مکتبة الثقافه، ص۲۰۹.
۹ نک: علی‌خاقانی(۱۳۷۲)، *شعراء الحله*، ج۲، عراق: المطبعة الحیدریه، ص ۳۵۳؛ قاسم علی حریری[بی‌تا]، *مقامات حریری*، ج۲، [بی‌جا]:[بی‌نا]، ص ۳۵۳ .

الف. تثبیت موقعیت سیاسی. حکومت مزیدی امارت کوچک و محدودی بود که با حمایت و پشتیبانی آل‌بویه پدید آمده بود. با این‌همه با ظهور امپراتوری قدرتمند سلجوقی در نیمهٔ اول سدهٔ پنجم هجری‌قمری بر میراث بویهیان، آنان این پشتیبان بزرگ را از دست دادند و از آن زمان در برابر خلیفهٔ عباسی وحکومت مقتدر سلجوقی تنها مانده بودند. خلیفه که به سبب تسلط آل‌بویه عملاً تمام اختیارات خود را ازدست داده بود، در پی فرصتی برآمد تا از سلطهٔ آل بویه رها شود. از این رو، ظهور سلجوقیان را به فال نیک گرفت و آن را فرصتی برای بازیابی قدرت از دست رفتهٔ خود می‌دید. بنابراین، زمانی که بساط دیلمیان فارس توسط طغرل- بیگ در هم پیچید، خلیفه او را خلعت بخشید و بر سرزمین‌هایی که به تصرف درآورده بود، امارت داد،[1] همچنان‌که قدرت روبه رشد مزیدیان این دشمنی را تشدید می‌نمود. زیرا مزیدیان در پرتو شجاعت و جنگ‌آوری موفق شده بودند به یکی ازقدرت‌های تأثیرگذار در منطقه مبدل شوند و با سرکوبی قبیله‌های شورشی، آن منطقه را فرمانبردار خود سازند.[2] از این رو، خلیفه آنان را همچون رقیبی در برابر خود دید و آنان را متهم به بد دینی نمود[3] و مردم را بر ضدشان تحریک کرد.[4] هم از این رو بود که خلیفهٔ عباسی المستنجد(۵۵۵-۵۶۶هـق) درسال ۵۵۸ از بیم اقتدار دوبارهٔ مزیدیان، خون آنان را مباح اعلام نمود و فرمان قتل عامشان را صادر کرد.[5] بنابراین، بنی‌مزید با اطلاع از تأثیر فراوان شعر در جان و روح عرب‌زبانان، از این هنر به عنوان ابزاری در راستای نشر فضایل خویش و ارتقای جایگاه امارت و گسترش نفوذشان در منطقه و جلب افکار مردم به سوی شهر حلّه همچون مرکز علمی و ادبی در برابر شهر بغداد، بهره گرفتند.[6] به همین سبب، خلیفهٔ عباسی نیز به عکس از حضور شاعران در حلّه ناخشنود بود و برای باز داشتن آنان از حضور در دربار مزیدیان می‌کوشید؛ چنان‌که مسترشد(۵۱۲- ۵۲۹هـ.ق) ابی‌الفوارس معروف به حیص بیص را به سبب اقامت او در حلّه بازخواست کرد و

---

۱ ابن‌خلدون، همان، ج ۳، ص ۵۶۲ .

۲ عبدالجبار ناجی(۱۴۳۱ق)، *الامارة المزیدیة الاسدیه فی الحله*، قم: مورخ، ص۱۶۴.

۳ کرکوش حلی، همان، ج۱، ص ۳۷؛ ابن‌الجوزی(۱۴۱۲)، *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*، ج ۱۷، بیروت: دارالکتب العلمیه، ص ۲۱۷ .

۴ ابن‌جوزی، همان‌جا.

۵ ابن‌خلدون، همان ج۳، صص ۵۲۳ - ۵۲۴.

۶ ناجی، همان، ص ۳۶۱؛ عوض، همان، ص ۱۷۳ .

به گونه‌ای آشکار از وی خواست تا از کردۀ خویش اظهار پشیمانی نماید.[۱]

ب. تقویت عصبیت عربی. مزیدیان که شاخه‌ای از اعراب بنی‌اسد بودند، علی‌رغم تغییر نوع زندگی از کوچ نشینی به یکجانشینی، همچنان برخی از ویژگی‌های بدوی خود را نگاه داشته بودند. از آن جمله، شجاعت، جنگ‌آوری، مهمان‌نوازی و بخشندگی، که سبب شده بود حکومت آن‌ها دولت عربی خالص شناخته شود.[۲] از این رو، علاقه‌مندی به شعر وادب نیز جزئی از سرشت و خلق و خوی آنان بود،[۳] تا بدان وسیله مفاخرات قبیله‌ای خود را بیان کنند و پیشینۀ تاریخی‌شان را نگاه دارند و از این طریق مجالس دربارشان را رونق بخشند.[۴] بنابراین، شعر در میان ایشان از چنان جایگاهی برخوردار بود که هرگز نمی‌توانستند خود را از آن بی‌نیاز بدانند.

باری، اقدام‌ها و خدمت‌های بنی‌مزید شهر حلّه را خاستگاه جنبش عظیم فکری و ادبی اسلامی -عربی معرفی نمود، به‌گونه‌ای که نتیجه‌اش، شکوفایی چشمگیر در عرصۀ شعر و ادب و همچنین پرورش نسل جدیدی از شاعران، نویسندگان، ادیبان و بزرگانی در نحو و لغت عربی بود که تألیف‌ها و تصنیف‌های بسیاری از خود برجای گذاشتند و ادب عربی را رشد دادند. مورخان و تذکره‌نویسان سیاهۀ بلندی از نام شاعران وادیبانی که در این شهر بالیدند وآثار علمی و ادبی خود را عرضه نمودند، به دست داده‌اند؛ کسانی همچون: علی‌بن‌افلح‌عبسی،[۵] ابن‌هداب نوری‌حلی،[۶] خزیمةبن‌محمد اسدی‌حلی،[۷] شمیم حلی،[۸] مهذب‌الدین‌محمد خیمی[۹] و محمد شرف الکتاب ابن‌جیا.[۱۰]

برخی از این ادیبان و شاعران با مهاجرت به دیگر مناطق، خصوصاً ناحیه‌های شام،

---

۱ سعدبن‌محمدتمیمی‌بغدادی(۱۹۷۴)، *دیوان حیص بیص*، تحقیق مکی سید جاسم و شاکرهادی شکر، ج ۲، عراق: منشورات وزارةالاعلام، ص ۳۹۰.
۲ جواد، همان، ج۲، ص ۱۵ .
۳ یعقوبی، همان، ج۱، ص ۱۴.
۴ ابوعبدالله ابن‌نجار بغدادی(۱۴۱۷)، *ذیل تاریخ بغداد*، ج۳، بیروت: دارالکتب الاسلامیه، ص۱۳۹.
۵ یعقوبی، همان، ج۱، ص ۳؛ ابن‌نجار بغدادی، همان، ج۳، ص۱۳۹.
۶ یاقوت حموی، همان ،ج۳، ص۱۱۶۳.
۷ عبدالرحمن سیوطی(۱۳۸۴)، *بغیة الوعاة*، ج۱، [بی‌جا]، ص۵۵۱
۸ حموی، همان، ج۴، صص۱۶۱۷-۱۶۱۸.
۹ سیوطی، همان، ج۱، ص۱۸۵.
۱۰ عماد کاتب، همان، ج۴، ص ۱۹۵.

موجب گسترش ادب حلّی در آن مناطق شدند.[۱] همچنان‌که ظهور ادیبان و شاعران فراوان در حلّه موجب گردید تا این شهر در دوره‌های بعد، پیشوایی ادب عربی را بر عهده گیرد؛[۲] به ویژه در دوران سیطرهٔ مغولان که به سبب از بین رفتن آثار نفیس و به آتش کشیدن کتابخانه‌ها و کشتن شاعران، ادیبان و هنرمندان، حلّه توانست به عنوان میراث دار ادب عربی، موجبات ماندگاری آن را فراهم سازد.[۳]

ازسوی دیگر، پیدایش حکومتی همچون بنی‌مزید که در منطقه یک دولت شیعی شناخته می‌شد، فرصت مناسبی برای شاعران شیعی فراهم آورد تا در سایهٔ حمایت آن حکومت و به دور از سختگیری‌ها و تعصّب دینی و مذهبی، در آزادی کامل در قالب شعر به نشر عقاید و معارف شیعه بپردازند؛[۴] به گونه‌ای که برخی از امیران این خاندان خود در مدح اهل بیت(ع) شعرهایی سرودند که شایستهٔ توجه است.[۵] از دیگر سرایندگان حلّی دراین دوران می‌توان ابوالمعالی‌سالم‌بن‌علی معروف به ابن‌العودی را نام برد که شاعری توانا و ادیبی برجسته بود و مورد ستایش عماد کاتب قرار گرفت[۶] و سروده‌های مذهبی وی، از جمله غدیریهٔ مشهورش، بر سر زبان ها افتاد.[۷] سعیدبن‌احمدبن‌مکی نیز از پرورش یافتگان شهر حلّه بود. او هم از علمای نحو و از مفاخر ادبای شیعه و بزرگان علم وادب درسدهٔ ششم هجری‌قمری به شمار می رود.[۸] دیگر ابن‌حمدون کاتب بود که به علم و ادب و دوستی اهل بیت شهرت داشت.[۹]

۲. علم و تمدّن

با آن‌که حکومت مزیدیان از بسیاری جنبه‌ها، از جمله دورهٔ تاریخی و قلمرو فرمانروایی، از

---

۱ نک: جمال‌الدین‌قفطی(۱۴۲۴)، *إنباه الرواة علی أنباه النحاة*، ج۲، بیروت: مکتبة عنصریه، ص۲۴۴؛ ابن‌نجار بغدادی، همان، ج۱۸، ص۲۰۲؛ حموی، همان، ج۴، صص۱۶۱۴-۱۶۱۸؛ صفدی، همان، ج۱۱، ص۲۸۵؛ ابن‌خلکان، همان، ج۱۴،ص۵۸؛ محمدبن‌علی‌شوکانی، همان، ج۱، ص۳۵۸؛ سیوطی، همان، ج۱، ص۵۴۲؛ ثامر کاظم خفاجی(۱۴۲۸)، *من مشاهیر اعلام الحلة الفیحاءالی القرن العاشر الهجری*، قم: مکتبة آیة الله المرعشی النجفی، ص۱۹۶.

۲ حازم الحلی(۱۴۳۲۹، *الحله و اثرها العلمی و الادبی*، قم: المکتبة التاریخیة المختصه، ص ۶.

۳ جواد، همان، ج۲، ص ۲۸۷.

۴ نک: الامین، همان، ج۹، ص ۴۰۷؛ عوض، همان، ص ۱۱۱.

۵ از جمله در بارهٔ اشعار نور الدوله دبیس اول، نک: صفدی، همان، ج۱۳، ص۵۱۰؛ ناجی، همان، ص۳۴۱.

۶ عماد کاتب، همان، ج۴، ص۱۸۹

۷ عبدالحسین امینی(۱۳۶۶)، *الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب*، ج۴، تهران: دارالکتب الاسلامیه، ص ۳۸۹.

۸ نورالله شوشتری(۱۳۷۷)، *مجالس المؤمنین*، ج ۲، تهران: انتشارات الاسلامیه، ص ۵۷۱.

۹ کرکوش حلّی، همان، ج۲، ص ۶۵.

حکومت‌ها و دولت‌های معاصرشان کوچک‌تر بود، امّا نقش آن خاندان در بالندگی و شکوفایی فرهنگ و تمدّن اسلامی با رویکرد شیعی، بسیار مهم و درخور توجّه محسوب می‌شود. بسیاری از امیران آن خاندان از علاقه‌مندان و دوستداران علم و دانش بودند و برخی از آنان خود در بعضی از علوم اسلامی و شعر و ادب دستی داشتند. از این رو، آنان حلّه را مأمن دانشمندان و عالمان قرار دادند و در روزگاری که سلجوقیان متعصّب، عرصه را بر عالمان و فقیهان شیعی تنگ کرده بودند، مزیدیان دروازه‌های حلّه را به روی آنان گشوده بودند و با حمایت‌های بی‌دریغ خود زمینه‌های ظهور یک نهضت علمی بزرگ را در آن شهر پایه‌ریزی می‌کردند. اوج فعّالیت‌های علمی و کوشش‌های فرهنگی این خاندان در دورهٔ صدقةبن‌منصور (صدقهٔ اول) پدید آمد. صدقه که اهل ادب و شعر بود، در وهلهٔ نخست برای ایجاد یک پایتخت استوار و نفوذ ناپذیر و در وهلهٔ دوم برای ایجاد یک مرکز علمی و ادبی، شهر حلّه را به سال ۴۹۵ هـق بنیان نهاد.[۱]

با آن‌که صدقه شهرهایی چون کوفه و بصره را به زیر سلطهٔ خود در آورده بود، امّا ظاهراً بنا بر دلایل سیاسی، مذهبی و امنیتی، ترجیح داد شهر جدیدی بنا نهد و پایتخت خود را به آنجا منتقل نماید. از این رو، منطقهٔ «جامعین» را در کرانهٔ فرات شناسایی کرد و شهر حلّه را در آنجا بنا نهاد. حلّه که در نزدیکی ویرانه‌های بابل کهن و حدود نود کیلومتری بغداد و پنجاه کیلومتری کربلا و در مسیر شهرهای نجف و کوفه قرار گرفته بود، موقعیّتی ممتاز و راهبردی داشت و به‌زودی به شهری آباد و پر جمعیّت تبدیل شد.[۲] ابن‌بطوطه که در سدهٔ هشتم هجری قمری از حلّه دیدن نمود، آن را شهری بزرگ، آباد، دارای بازارهای گسترده، متنوع، زیبا و پر نعمت و با نخلستان‌های فراوان، و ساکنان آن شهر را شیعیان و پیروان علی(ع) و یازده فرزند او دانسته و آن‌گاه باورها و آداب و رسوم شیعیان را در بزرگداشت مقام امام دوازدهم(ع)، به تفصیل بیان کرده است.[۳]

باری، حکمرانان مزیدی هیچ‌گاه از عمران و آبادانی شهر حله غافل نبودند. ساخت پل‌ها و سدها و بنای خانه‌های فاخر در آن شهر،[۴] شاهد این مدعاست. به لحاظ جغرافیایی، این شهر در

---

۱ نک: یاقوت حموی، همان، ج۲، صص ۳۳۸-۳۳۹.

۲ نک: همان‌جا.

۳ ابن‌بطوطه(۱۳۳۷ش)، *سفرنامه*، ترجمهٔ محمد علی موحد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ص ۲۱۴.

۴ ناجی، همان، ص ۲۶.

مرکز منطقهٔ حاصلخیزی قرار داشت[۱] که به وسیلهٔ شبکهٔ گستردهای از رودهـای منـشعب از فرات آبیاری می‌شد؛[۲] این امر موجب افزایش محصولات کشاورزی در شهر می‌شد[۳] به‌طـوری که حتی نیازهای بغداد و دیگر منطقه‌ها را نیز برآورده می‌ساخت.[۴] افـزون بـر ایـن، حلـه در مسیر تجاریی قرار داشت که جنوب عراق و ناحیه‌های بالای فرات را به هم متّصل می‌نمـود.[۵] همچنین، با مختل شدن مسیر کاروان‌های حجاج از طریق قصر ابن‌هبیره و پل سورا، جسر حلّه مسیر تردد قافله‌های حجاج گردید.[۶] ابن‌جبیر که در سال ۵۸۰ هق از شهر حله گذر کرده بود، این پل را چنین توصیف می‌کند: «جـسری اسـت سـاخته شـده از قـایق‌هـای بـزرگ کـه بـا زنجیرهای آهنین پیوسته است».[۷] این پل عظیم نشانگر شدت آب و بزرگی رودی است کـه از میان شهر حله عبور می‌کرد و به نام سورا خوانده می‌شد.[۸] همچنین، آب و هوای معتدل، پاکی هوا، صافی آسمان، و شیرینی آبش،[۹] سبب شد تا این شهر به «حلــة الفیحـاء» شـهرت یابـد.[۱۰] مجموع این عوامل موجب رونق و توسعهٔ اقتصادی شهر حله گردید؛ به طوری که خیلـی زود به یکی از شهرهای مهم عراق مبدل شد[۱۱] و شاعران شعرهای فراوانی در توصیف آن سـرودند که شاهدی دیگر بر این سخن است.[۱۲]

گذشته از اهمیت حلّه از منظر شهرسازی و معماری، حسّاسیت و اهمیت علمی و فرهنگی آن شهر زمانی آشکار می‌شود که تنگناها و مشکلاتی را که پس از سلطهٔ سلجوقیان بر بغـداد برای علاقه‌مندان به دانش‌های عقلی، خاصّه شیعیان، پدید آمده بود، در نظـر آوریـم. در چنـین

---

۱ صباح محمود محمد(۱۹۷۴م)، *مدینة الحلة الکبری*، بغداد: مکتبة المنار، ص ۱۳.

۲ سهراب(۱۳۷۶)، *عجایب الاقالیم السبعة الی النهایة العمارة*، تهران: پژوهشکدهٔ فرهنگ و هنراسلامی، صص ۲۰۱ -۲۰۲.

۳ الحسنی، همان، ص ۱۱۵.

۴ ابن‌اثیر، همان، ج ۱۱، ص ۲۷۶.

۵ ناجی، همان، صص ۳۱۰ و ۳۱۲.

۶ لسترنج(۱۳۶۴)، *جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی*، ترجمهٔ محمود عرفان، تهران: شرکت انتشارات علمـی و فرهنگی، ص ۷۷.

۷ محمدبن‌احمدبن‌جبیر[بی‌تا]، *رحلة ابن جبیر*، بیروت: دارالمکتبةالهلال، ص ۱۷۳.

۸ لسترنج، همان، ص ۷۷.

۹ محمدباقرخوانساری(۱۴۱۱)، *روضات الجنات*، ج۶، [بی‌جا]: الدار الاسلامیه، ص ۲۸۹.

۱۰ صفی الدین‌حلی(۱۴۱۰)، *دیوان صفی الدین حلی*، بیروت: دار صادر، ص ۲۸۰ .
ما شانها غیر بغی الجاهلین بهاکانها جنة فیها شیاطینٌ

۱۱ اعلمی الحائری، همان، ج ۸، ص ۴۳۵.

۱۲ شوشتری، همان، ج۱، ص ۵۷ .

شرایط پیچیده‌ای بود که حلّه و نجف به عنوان دو حوزهٔ مهم علمی جایگزین حوزهٔ علمیهٔ بغداد شده و میراث علمی و فرهنگی آن حوزهٔ عظیم را، که می‌رفت تا در محاق نابودی و فراموشی قرار گیرد، حفظ و بازآفرینی نمودند، زیرا همچنان که پیش از این گفتیم، بر اثر سختگیری‌های سیاسی و تعصّب‌های دینی و مذهبی سلجوقیان، ده‌ها تن از عالمان و اندیشمندان، به ویژه عالمان شیعی بغداد، به حلّه و نجف مهاجرت کردند و ضمن انتقال میراث علمی و معنوی گذشتگان، زمینه را برای گسترش علم و دانش و خلق نوآوری‌های علمی در آن حوزه جدید فراهم ساختند. هر چند این تحوّلات سیاسی – مذهبی مشکلات فراوانی برای شیعیان و عالمان آن‌ها پدید آورد، امّا از برخی جهات پیامدهای مثبت و درخور توجهی نیز به دنبال داشت، که دگرگونی در روش‌های استدلال و استنباط احکام و جایگزینی فقه استدلالی به جای فقه روایی، بارزترین آن‌ها بود. این حقیقت را می‌توان با مطالعه و بررسی زندگی و شخصیّت فقیهان و عالمان این دوره و نیز دقّت در آثار علمی آنان، به خوبی ملاحظه نمود. در واقع، بنیاد فقه استدلالی و ایجاد تحوّل در روش و بینش عالمان در واپسین سال‌های فعّالیت حوزهٔ علمیهٔ بغداد گذاشته شد؛ اما به دلیل تعطیلی نابهنگام آن حوزه و آوارگی عالمان و فقیهان آن، چیزی نمانده بود که این تحوّل خوشایند به دست فراموشی سپرده شود، تا آن‌که با ظهور حوزهٔ علمیهٔ حلّه و نجف، مبانی علمی و روش‌های تبیین و تشریح فقه استدلالی تدوین شد و در در قالب آثار متعدّد علمی و تدریس در کلاس‌های درس به نسل‌های بعدی منتقل شد و موجب پویایی و شکوفایی بیش از پیش اجتهاد و تداوم نوآوری‌های علمی گردید.

با آن‌که تأسیس حوزهٔ علمیهٔ حلّه به عنوان مهم‌ترین اقدام علمی – فرهنگی مزیدیان، به اواخر سدهٔ پنجم هجری‌قمری باز می‌گردد، امّا شکوفایی آن از اواسط سدهٔ ششم آغاز گردید و بسیاری از محصولات علمی آن، اعمّ از دانشمندان و آثار علمی آن نهاد علمی، در طول سده‌های هفتم و هشتم به بار نشست و دیری نپایید که به بزرگ‌ترین و مهم‌ترین حوزهٔ علمیهٔ شیعیان، پس از نجف تبدیل شد. در این زمان بود که مدرسه‌ها، مسجدها، خانه‌های علما و دانشمندان مملو از شاگردان و طالبان دانش گردید و در گوشه و کنار شهر حلقه‌های گوناگون درس بر پا می‌شد و جویندگان علوم و معارف اسلامی از هر سوی رهسپار آن شهر می‌شدند. بی‌شک مهم‌ترین عامل این شکوفایی علمی و جذب جویندگان دانش و فضل، وجود عالمان و اندیشمندان برجسته در آن شهر بود که به گونه‌ای چشمگیر در حال افزایش بودند. از آنجا

که ارائهٔ فهرستی از نام فقیهان، عالمان ومحدّثان حلّه در دوران شکوفایی آن، به درازا خواهد کشید، لازم است تا دست‌کم به شماری از برجسته‌ترین آن‌ها اشاره کنیم. از آن جمله هستند: ابوعبدالله‌محمدبن‌ادریس مشهور به ابن‌ادریس‌حلّی (د.۵۹۸هق) که به گفتهٔ برخی از بزرگان اهل سنت، برجسته‌ترین فقیه روزگار خود[۱] و در میان عالمان شیعی بی‌مانند بود.[۲] ابن‌ادریس، ضمن پاسداشت میراث گذشتگان،در انتقاد از دیدگاه‌ها و نظرات عالمان شیعهٔ پیش از خود، شجاعت و شهامتی ستودنی داشت. به گونه‌ای که بی‌محابا دیدگاه‌های شیخ طوسی را دربارهٔ حجیّت خبر واحد در ترازوی نقد نهاد و با این اقدام خود، در واقع، روحیهٔ آزاد اندیشی و پویایی اجتهاد را به شاگردان و پیروانش می‌آموخت.[۳]

دیگر نجیب الدین‌محمدبن‌جعفربن‌محمد مشهور به «ابن‌نما» حلّی (د.۶۴۵هق)[۴] بود. وی که منتسب به خاندانی به همین نام است، در واقع، یکی از برجسته‌ترین عالمان آن خاندان به شمار می‌رفت که در سدهٔ ششم و هفتم هجری‌قمری می‌زیست و از شاگردان مبرّز پدرش، جعفربن‌نماحلّی، و ابن‌ادریس‌حلّی، محسوب می‌شد.[۵] ابن‌نما در گوشه‌ای از شهر حلّه مدرسه‌ای تأسیس کرد و عالمان برجسته و چهره‌های سرشناسی در دانش و فرهنگ اسلامی را در آنجا پرورش داد، که کسانی چون محقق حلّی، یوسف‌بن‌مطهّرحلّی، علی‌بن‌طاووس، ابن‌علقمی وزیر مشهور عباسیان، یحیی‌بن‌سعیدحلّی و فرزندش جعفر حلّی از آن جمله بودند.[۶]

شیخ نجم‌الدین جعفربن‌حسن، مشهور به محقق حلّی(د. ۶۷۶ هق)، یکی دیگر از برجسته‌ترین عالمان و متفکران مسلمان است که محصول تلاش‌های کسانی چون ابن‌ادریس و

۱ شمس‌الدین‌ذهبی(۱۴۱۰)، *تاریخ الاسلام*، تحقیق عمر عبد السلام، بیروت: دار الکتاب العربی، حوادث سال‌های ۵۹۱-۶۰۰، ص ۳۱۴.

۲ صفدی، همان، ج ۲، ص۱۸۳

۳ نک: عبدالکریم‌بن‌محمدسمعانی(۱۳۹۸ق/۱۹۷۸م)، *الانساب*، ج۹، حیدرآباد: ص۳۹؛ علی‌بن‌عبیدالله منتجب الدین(۱۴۰۶ ق / ۱۹۸۶م)، *فهرست اسماء علماء الشیعه و مصنفیهم*، به کوشش عبدالعزیز طباطبائی، بیروت: [بی‌نا]، صص۱۷۲-۱۹۶؛ محمدحسن حرّعاملی(۱۳۸۵ق/۱۹۶۵م)، *امل الآمل*، تحقیق احمد حسینی، ج۲، بغداد: [بی‌نا]، صص ۱۴۳-۲۳۶؛ صفدی، همان، ج۲، ص۱۸۳.

۴ محمد حرزالدین، همان، ج۲، ص۲۷۵ .

۵ عبدالکریم‌بن‌طاووس(۱۳۶۸ق)، *فرحة الغرنی*، نجف: ناشر، صص ۴۸، ۷۲ و ۱۱۲؛ محمد باقر مجلسی(۱۹۸۳م)، *بحارالانوار*، ج۱۰۷، بیروت: داراحیاء التراث العربی، [بی‌نا]، صص۴۷-۵۲ .

۶ نک: ابن‌طاووس، همان، ص۴۸؛ ابن‌فوطی(۱۳۸۲ق/۱۹۶۲م)، *تلخیص مجمع الآداب*، تحقیق مصطفی جواد، ج۴، دمشق: صص۳۳۲-۳۳۳ .

ابن‌نما حلّی به شمار می‌رود. وی که فراگیری علم و دانش را از کودکی آغاز کرد، نخست ادبیات، هیئت، ریاضیات، منطق و کلام را به خوبی آموخت و آن‌گاه به تحصیل اصول، حدیث و فقه پرداخت و به زودی به استاد و نظریه‌پردازی کم نظیر مبدّل شد؛ به گونه‌ای که نظریه‌ها و دیدگاه‌هایش از آن زمان تا کنون همواره مورد استناد بوده است. وی با ادای احترام بسیار نسبت به کسانی چون شیخ طوسی، و مطالعه و دقّت در آثار وی، ابواب فقه را در چهار بخش، عبادات، احکام، عقود و ایقاعات، تقسیم کرد و تمام مبحث‌های فقه را در یکی از آن بخش‌های چهارگانه تدوین وتنظیم نمود. عالمان و فقیهان مشهوری چون ابن‌داوودحلی، علّامه حلی، عبدالکریم‌بن‌طاووس و ابن‌سعیدحلّی، از شاگردان و دست پروردگان وی بودند.[۱] همچنان‌که آثار مهمّی در فقه، اصول و حدیث پدید آورد که کتاب *شرائع الاسلام* از آن جمله است؛ کتابی که از همان روزگار تاکنون به عنوان متن درسی در حوزه‌های علمیه و برخی از دانشگاه‌های جهان اسلام مورد استفاده قرار می گیرد. افزون بر این‌ها، بزرگ‌ترین خدمت آن عالم با نفوذ به شهر حلّه آن بود که با درایت و هوشمندی و با استفاده از نفوذ و مقبولیتی که نزد خواجه نصیرالدین‌طوسی، وزیر و مشاور هولاکوخان مغول داشت؛ شماری از شاگردان خود را نزد هولاکو فرستاد و توانست آن شهر علمی را از خطر چپاول و یورش سهمگینی که از سوی مغولان در انتظارش بود، نجات دهد.[۲] دیگر از افتخارات شهر حلّه، جمال‌الدین‌حسن‌بن‌یوسف‌حلّی(د. ۷۲۶هق)، مشهور به علّامه‌حلّی است. وی آموزه‌های علمی خود را نزد استادان بزرگی چون یوسف‌بن‌مطهرحلّی، محقق حلّی، خواجه نصیرالدین طوسی، ابن‌میثم‌بحرانی و احمد و سیّدبن‌طاووس تکمیل کرد و به زودی در فقه، اصول، حدیث، کلام، فلسفه، ریاضیات و منطق به استادی مبرّز مبدّل شد. وی با نقد عادلانهٔ پیشینیان، بسیاری از نظرات و دیدگاه‌های آنان، خاصّه شیخ طوسی، را اصلاح و تکمیل کرد و در آثاری چون *تبصرة المتعلّمین* و *قواعدالاحکام* مدوّن نمود. همچنان‌که آثار مهمی چون جوهر *النضید* را در منطق، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد* را در کلام تألیف نمود که از همان زمان تاکنون به عنوان متون درسی در حوزه‌های علمیهٔ شیعه مورد استفاده قرار می‌گیرند.[۳] او همان کسی است که در دورهٔ ایلخانان مغول راهی

۱ نک: کرکوش حلّی، همان، ج۱، ص۲۰۲؛ محمد حرزالدین(۱۳۷۱)، *مراقد المعارف*، تحقیق محمد حسین حرزالدین، ج۲، [بی‌جا]: صص۲۳۶ - ۲۳۷.

۲ ملا علی علیاری تبریزی(۱۴۰۷ق)، *بهجة الآمال فی شرح زبدة المقال*، ج۲، قم: بنیاد فرهنگی کوشانپور، ص۵۱۴ .

۳ نک: حرّعاملی(۱۳۸۵هق/۱۹۶۵م)، *امل الآمل*، تحقیق احمد حسینی، ج۲، بغداد: ص۸۱؛ آقا بزرگ-

ایران شد و یک دهه از عمر خود را در سلطانیه، پایتخت ایلخانان، سپری کرد و بـا برگـزاری مجلس‌های درس و مناظره و مباحثه با اندیشمندان و متفکران دیگر ادیان و مذاهب، نقشی اساسـی در گسترش اسلام در بین مغولان ایفاء نمود و زمینه را برای حوادث بزرگی نظیر ظهور دولت قدرتمند صفوی در ایران فراهم آورد. به طوری که نفوذ کلام و استدلال استوار او عامل اصـلی گرایش سلطان محمّد خدابنده(الجایتو)، هشتمین ایلخان مغـول (حـک: ۷۰۳ – ۷۱۷ هق)، بـه اسلام، بر اساس مذهب تشیّع بود.[۱]

باری، نقطهٔ اوج فعّالیت‌های علمی حلّه همزمان با ظهور علّامه حلّی در آن شهر رقم خورد و پس از درگذشت وی در حرکتی بسیار کند و نامحسوس رو به ضعف و سستی نهـاد. ایـن روند بیش از یک سده به درازا کشید. در این مدّت دهها عـالم برجـسته و فقیـه مبـرّز دیگـر ظهور کردند و همچنان نام حلّه را به عنوان مهم‌ترین مرکز علمی شیعیان در جهان اسلام زنده نگاه داشتند. محمّدبن‌حسن، معروف به فخرالمحققین، فرزند علامه حلّی(د.۷۷۱ هق)؛ محمّـد-بن‌مکّی‌عاملی(د.۷۸۶هق)؛ ابن‌داوود حلّی(د. ۷۴۰هق)؛ رضی‌الدین‌علی‌مزیدی(د.۷۵۷هق)؛ ابن‌فهد-حلّی(د.۸۴۱هق)؛ فاضل مقداد(د.۸۲۶هق) و دهها فقیه، شاعر، ادیب، محدّث و دانشمند دیگر از آن جمله‌اند. تا آن‌که سرانجام در اوایل سدهٔ نهم هجری‌قمری به سبب منازعـه‌هـای سیاسـی و درگیری های نظامی که میان حکومت‌های ملوک الطوایفی نظیر قراقوینلو و خاندان جلایری بر سر قدرت و تسلط بر عراق پدید آمد، حلّه در کانون درگیری‌ها قرار گرفت و متأسفانه به شدّت ناامن گردید. از این رو، عالمان و فقیهان شهر ناگزیر آنجا را تـرک کردنـد و در وهلـهٔ نخست به نجف و چندی بعد با ظهور صفویان شماری از آنان به ایران آمدند و تحت حمایت آن حکومت قرار گرفتند و فعّالیت‌های علمی خود را در شرایط تازه دنبال نمودند.

۳. مذهب

بی‌شک افراد خاندان مزیدی بر مذهب تشیّع امامی بودند. هر چند منابع ما در بارهٔ چگـونگی گرایش نخستین رهبران آن خاندان به این مذهب ساکت‌اند و به درستی روشن نیست که آیـا آنان از آغاز بر مذهب امامی بوده‌اند یا در دوره‌های بعد و تحت تأثیر بویهیان و عالمان شـیعی

تهرانی(۱۳۹۲هق/۱۹۷۲م)، *طبقات اعلام الشیعه*، به کوشش علینقی منزوی، بیروت: [بی‌نا]، صص۵۲-۵۳ .

۱ نک: یوسف بحرانی[بی‌تا]، *لؤلؤة البحرین*، به کوشش سید صادق بحر العلوم، قم: مؤسسهٔ‌آل‌البیت، صص ۲۲۳- ۲۲۷ .

بدان مذهب گرایش یافته‌اند. با این‌همه، این امر روشن است که مزیدیان شاخه‌ای از بنی‌اسدبن‌خزیمه بودند و نسب‌شان به اعراب مضری می‌رسید.[۱] آنان که در مکه و پیرامون آن می‌زیستند، پس از ظهور اسلام و در جریان فتوح به صورت دسته‌های جداگانه‌ای رهسپار شام و عراق[۲] شدند و گروهی از آنان در حلب[۳] و گروه دیگری در کوفه، بصره و منطقه‌های بین آن دو شهر سکونت گزیدند.[۴] هر چند گزارش‌هایی از حضور تیره‌هایی از بنی‌اسد در سپاه علی‌بن‌ابی‌طالب در منابع تاریخی وجود دارد،[۵] امّا ظاهراً نخستین حضور چشمگیر آنان در تاریخ تشیّع، به واقعهٔ کربلا باز می‌گردد. در آن رویداد، پس از آن‌که سپاه ابن‌زیاد، اهل بیت پیامبر و پیروان آن‌ها را کشتار و غارت کردند و در اقدامی جسورانه سر از پیکرهای کشته‌شدگان جدا ساختند و پیکرها را در آن سرزمین تفته رها نمودند، گروه‌هایی از اسدیان از ماجرا با خبر شدند و یک روز پس از آن واقعه، پیکرها را به خاک سپردند.[۶] اسدیان همچنان در آن منطقه‌ها می‌زیستند و برخی از آنان، از جمله « ناشر» جدّ «مزید»، در نتیجهٔ معاشرت با ساکنان منطقه‌های شیعه‌نشین جنوب عراق، به تدریج به مذهب تشیّع گرایش یافتند.

مزیدیان تا اواسط سدهٔ سوم هجری‌قمری همچنان به زندگی سادهٔ خود در بادیه‌های جنوب عراق ادامه دادند، تا آن‌که در همان سال‌ها سلسلهٔ شیعه مذهب بویهی به ظهور رسید و احمد معزّالدوله، به سال ۳۳۴ ﻫ.ق بر بغداد و دستگاه خلافت عبّاسی تسلط یافت. مزیدیان که سال‌ها به دنبال چنین فرصتی بودند، خود را به معزّالدولهٔ دیلمی نزدیک کردند. در همین حال، بویهیان که برای نگهداری و تداوم اقتدار خود نیاز به همراهی و هم‌پیمانی نیروهای تازه نفس داشتند، مقدم آن خاندان بدوی را گرامی داشتند و آنان را از آوارگی و گمنامی بیرون آوردند و منطقه‌های بین کوفه و هیت را در اختیارشان قرار دادند. به دنبال این حوادث، سران خاندان مزیدی، به ویژه علی‌بن‌مزید، تحت تأثیر رفتارهای جوانمردانهٔ بویهیان، به آنان تأسّی جستند و تشیّع خود را بی‌محابا آشکار نمودند؛ تا آنجا که مزیدیان، پس از آغاز امارتشان، تشیّع را در

---

۱ هشام کلبی(۱۴۰۷ق/ ۱۹۸۶م)، جمهرة *النسب*، تحقیق ناجی حسن، بیروت: [بی‌نا]، صص۱۹-۲۱.
۲ ابن‌عدیم(۱۹۸۸م)، *بغیة الطلب*، تحقیق سهیل زکار، ج۱، دمشق: ص۵۳۴.
۳ زکار، همان، ص۷۰.
۴ همانجا.
۵ نک: مفید، همان، ص ۳۲۱.
۶ طبری، همان، ج ۵، ص۴۵۵.

قلمرو خود رسمیّت بخشیدند و آن‌ها نیز چون آل‌بویه از نخستین روزهای حکومت، شعائر مذهبی و نشانه‌های تشیّع را مرسوم ساختند و کسان را به رعایت آن فرا می خواندند.

چنین به نظر می‌رسد که مزیدیان در اظهار تشیّع در قلمرو خود مشکلی نداشتند. زیرا آن منطقه‌ها از دیر باز محل حضور شیعیان بود . امّا آنان برای گسترش و تبلیغ آن مذهب در بیرون از قلمروشان همواره با موانع و مشکلاتی رو به رو بودند. زیرا بجز کانون‌های مذهبی مخالف که دورتادور مزیدیان را فرا گرفته بود، این خاندان شیعی در حسّاس‌ترین موقعیت از تاریخ سیاسی‌شان، بزرگ‌ترین حامی سیاسی و مذهبی خود، یعنی بویهیان، را از دست دادند. همان‌گونه که پیش از این گفتیم، با ظهور ترکان سلجوقی و سلطهٔ آنان بر دستگاه خلافت عبّاسی، حکومت قدرتمند بویهی رو به زوال نهاد و در پی آن کانون‌های علمی و مرکزهای تجمّع شیعیان نیز در تنگنا قرار گرفت؛ به‌ویژه در بغداد که در روزگار بویهیان به بزرگ‌ترین کانون سیاسی–مذهبی و علمی شیعیان امامی تبدیل شده بود. امّا زان پس به بهانهٔ آن‌که برگزاری مراسم عزاداری برای حسین‌بن‌علی بدعت محسوب می‌شد، گروه‌هایی از اهالی بغداد تحت حمایت خلیفهٔ عبّاسی و سلطان سلجوقی، به محله‌های شیعه نشین بغداد، به‌ویژه محلّهٔ کرخ، یورش بردند و آن‌ها را تخریب کردند و آتش زدند.

در این میان، بی‌شک دردناک‌ترین رویداد آتش زدن دو کتابخانهٔ عظیم و بی‌مانند شیعیان در بغداد بود که خسارت‌های جبران ناپذیری به دنبال داشت. نخست کتابخانهٔ بزرگ شاپور-بن‌اردشیر بود که در اختیار تمامی جویندگان و پژوهشگران دانش قرار داشت؛ و دیگر کتابخانهٔ عظیم سید مرتضی علم‌الهدی بود که پس از درگذشت آن دانشمند برجسته، در اختیار شیخ طوسی و شمار فراوانی از شاگردان او قرار گرفته بود. این واقعهٔ غم‌انگیز چنان عالمان، فقیهان، دانشمندان و طبقات عامّه را در تنگنا قرار داد که عدّه‌ای از آنان را مجبور به ترک بغداد کرد. از آن جمله شیخ الطائفه حسن‌طوسی بود که ناگزیر در سال ۴۴۸ هق آن شهر را ترک کرد و در تبعیدی خود خواسته به شهر نجف مهاجرت نمود. در همین حال، چندی بعد، گروه‌های متعصّب خانهٔ آن دانشمند برجسته را نیز به باد چپاول دادند و کتاب‌های کتابخانهٔ شخصی و آثار بر جای مانده از وی را در آتش نابود کردند.[۱] به طوری که منابع این دوره گزارش‌های گوناگونی از سختگیری

۱ نک: ابن‌حجرعسقلانی(۱۴۰۶ق)، *لسان المیزان*، ج ۵، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ص۱۳۵ .

بر شیعیان و حذف و طرد آنان از مناصب و مشاغل اداری به جرم پایبندی به اعتقادات شیعی نقل کرده‌اند. از آن جمله *سیاست‌نامهٔ* خواجه نظام‌الملک طوسی است که گزارش‌های متعددّی در این باره آورده است. به‌گفتهٔ وی یکی از سرداران ترک آلب‌ارسلان، دبیری خود را به یکی از شیعیان سپرد و چون این خبر به سلطان رسید، خشمگین شد و او را بازخواست کرد. سردار ترک در بیان علت اقدام خود اظهار نمود که: دبیرش از شیعیان رافضی است، نه از باطنیان! آلب‌ارسلان از این پاسخ به شدّت بر افروخت و مذهب روافض را بسی خطرناک‌تر از باطنیان شمرد و «چاووشان را فرمود تا چوب در آن مردک نهادند و نیم مرده او را از سرای بیرون کردند».[۱]

سیاست‌های خشونت‌آمیز و سختگیرانهٔ سلجوقیان در برابر شیعیان، نه تنها در عراق، بلکه در دیگر سرزمین‌های اسلامی نیز بدون هیچ ملاحظه‌ای ادامه یافت. به عنوان مثال، به فرمان خواجه نظام‌الملک طوسی، وزیر ملکشاه سلجوقی، عالمان و پیشوایان مذهبی امامیه را در«ری» وادار کردند تا با سرهای برهنه بر منبر روند و از باورها و کارهای پیشین خود بیزاری جویند.[۲] در برخی مناطق دیگر به فرمان محمود سلجوقی(حک:۵۱۱– ۵۲۵ هق)، چهرهٔ برخی از عالمان شیعه را سیاه کردند و منبرهای آنان را درهم کوبیدند و مجالس علمی ایشان را بر هم زدند.[۳] در چنین شرایط سخت و فضای مسمومی، مزیدیان قلمرو خود، به ویژه حلّه را پناهگاهی امن برای شیعیان قرار دادند. صداقت، رادمردی و باورمندی برخی از حکمرانان آن خاندان، نظیر صدقةبن‌منصور (صدقهٔ اول) در حمایت از شیعیان چنان بود که حتّی جان خود را بر سر آن فدا نمودند. هر چند مزیدیان پس از پرداخت این هزینهٔ سنگین و نیز به دلیل از دست دادن پشتیبان قدرتمندی چون بویهیان، ناگزیر شدند سیاستی ملایم‌تر و همراه با سازشکاری در برابر سلجوقیان در پیش گیرند، امّا هیچ‌گاه دست از پشتیبانی شیعیان برنداشتند و حلّه در سایهٔ تلاش‌های امیران آن خاندان، نقش حمایتی خود از شیعیان را حفظ کردند و بعدها با ایجاد کانون‌های پشتیبانی جدیدی برای پیروان آن مذهب در دیگر نقاط، مخصوصاَ ایران، بسیاری از عالمان پرورش یافتهٔ حلّه، رهسپار این مرکزهای جدید شدند و

۱ نظام الملک(۱۳۶۴ش)، *سیر الملوک (سیاست‌نامه)*، تهران: انتشارات علمی فرهنگی، صص۱۹۵– ۱۹۹.

۲ عبدالجلیل‌رازی قزوینی(۱۳۳۱ش)، *بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض*، به کوشش سید جلال الدین ارموی، تهران: [بی‌نا]، ص ۵۱ .

۳ همان، ص ۵۲.

تشیّع را در آنجاها گسترش دادند.

نتیجه

برپایهٔ آنچه گذشت می‌توان گفت: مزیدیان از خاندان‌های شیعی عـراق‌انـد کـه حکـومتی در فاصلهٔ سال‌های ۳۵۰ تا ۵۴۵ هق در منطقهٔ حلّه و اطراف آن تشکیل دادند. آنان که از اعـراب بنی‌اسد بودند، نخست در منطقه‌ای میان کوفه و هیـت اسـتقرار یافتنـد و روزگـار خـود را از طریق دامداری و کشاورزی سپری ساختند. با ظهور بویهیان و سلطه معزّالدوله بر بغداد، علـی-بن‌مزید نظر آن امیر بویهی را جلب نموده و تحت حمایت وی حکومت مزیدیان را در نواحی یاد شده بنیاد نهاد. زان پس علی و هفت تن از جانشینانش از سال ۳۵۰ تا ۵۴۵ هق بـا فـراز و فرود بر بخش‌هایی از عراق فرمان راندند. از میان امیران این خاندان، صدقةبن‌منصور که فردی هوشمند و سیاست مدار بود، با استفاده از اختلاف و درگیری موجود در میان امرای سـلجوقی، شهرهای بصره، کوفه، هیت و تکریت را به قلمرو خود بیفزود و شهر حلّه را بنا نهاد و پایتخـت خود را بدانجا منتقل ساخت و آن شهر را پایگاه عالمان و دانشمندان قرار داد و بـا حمایـت بی‌چون و چرا از آنان زمینهٔ گسترش و بالندگی بیش از پیش تمدّن اسلامی را فراهم سـاخت. مزیدیان به رغم محدویت قلمرو، مشکلات سیاسی، تنگناهـای مـالی و دشـمنی خانـدان‌هـای رقیب، نقشی مهم و ستودنی در بالندگی و گسترش فرهنگ و تمـدّن اسـلامی خاصّـه در سـه بخش ادبی، فقهی و علمی ایفاء نمودند همچنان‌که با پشتیبانی از عالمان شیعی و تأسـیس حـوزهٔ علمی حلّه موجبات گسترش چشمگیر تشیع را فراهم ساختند، که در این مقاله به تفصیل و بـا ذکر شواهد مورد بررسی قرار گرفت.

منابع و مآخذ

- آل یاسین، محمد مفید(۲۰۰۴)، *متابعات تاریخیه لحرکة الفکر فی الحلة*، بغداد: [بی‌نا].
- الاعلمی الحائری، محمدحسین(۱۴۱۳)، *دائرة المعارف الشیعة العامة*، بیروت: مؤسسة الاعلمی.
- ابن‌اثیر، عزالدین(۱۴۰۲ق)، *الکامل فی التاریخ*، بیروت: داربیروت.
- ابن‌بطوطه، شرف‌الدین ابوعبدالله‌محمدبن‌عبدالله‌طنجی(۱۳۳۷ش)، *سفرنامه*، ترجمـهٔ محمـدعلـی موحـد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب .

- ابن‌تغری‌بردی، جمال‌الدین‌یوسف[بی‌تا]، *النجوم الزاهره فی ملوک مصر و قاهره*، [بی‌جا]: المؤسسة المصریة العامه.
- ابن‌جبیر، محمدبن‌احمد[بی‌تا]، *رحلة ابن‌جبیر*، بیروت: دارالمکتبة الهلال.
- ابن‌الجوزی، عبدالرحمن‌بن‌علی(۱۴۱۲)، *المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم*، بیروت: دارالکتب العلمیه .
- ابن‌حجر عسقلانی، احمدبن‌علی(۱۴۰۶ق)، *لسان المیزان*، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- ابن‌خلدون، عبدالرحمن(۱۴۰۸ق)، *تاریخ ابن‌خلدون*، بیروت: دارالفکر.
- ابن‌خلکان، احمدبن‌محمد(۱۴۱۴ق)، *وفیات الاعیان*، تحقیق احسان عباس، بیروت: دارصادر .
- ابن‌طاووس، عبدالکریم‌بن‌احمد(۱۳۶۸ق)، *فرحة الغری*، نجف: [بی‌نا].
- ابن‌الطقطقی، محمدبن‌علی‌بن‌طباطبا(۱۴۱۸ق)، *الفخری فی آداب السلطانیه*، تحقیق ممدوح حسن محمد، قاهره: مکتبة الثقافه.
- ابن‌عدیم، عمر(۱۹۸۸م)، *بغیة الطلب*، تحقیق سهیل ذکار، دمشق: [بی‌نا].
- ابن‌فوطی، عبدالرزّاق‌بن‌احمد(۱۳۸۲ق/۱۹۶۲م)، *تلخیص مجمع الآداب*، تحقیق مصطفی جواد، دمشق: [بی‌نا].
- ابن‌نجار بغدادی، ابوعبدالله(۱۴۱۷ق)، *ذیل تاریخ بغداد*، بیروت: دارالکتب الاسلامیه.
- ابن‌الوردی، ابوحفص‌زین‌الدین(۱۳۸۹)، *تاریخ ابن الوردی*، نجف: مطبعة الحیدریه.
- الاعلمی الحائری، محمدحسین(۱۴۱۳)، *دائرة المعارف الشیعة العامه*، بیروت: مؤسسة الاعلمی.
- امین، حسن[بی‌تا]، *اعیان الشیعه*، بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
- امینی، عبدالحسین(۱۳۶۶)، *الغدیر فی الکتاب و السنة و الادب*، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- بحرانی، یوسف[بی‌تا]، *لؤلؤة البحرین*، به کوشش سید صادق بحر العلوم، قم: مؤسسهٔ آل‌البیت.
- بوسورث، کلیفورد ادموند(۱۳۸۱)، *سلسله‌های اسلامی*، ترجمهٔ فریدون بدره‌ای، تهران: مرکز باز شناسی اسلام و ایران.
- تمیمی‌بغدادی، سعدبن‌محمد(۱۹۷۴)، *دیوان حیص بیص*، تحقیق مکی سید جاسم و شاکرهادی شکر، عراق: منشورات وزارة الاعلام.
- تهرانی، آقا بزرگ(۱۳۹۲ق– ۱۹۷۲م)، *طبقات اعلام الشیعة*، به کوشش علینقی منزوی، بیروت: [بی‌نا].
- الجواد، مصطفی(۱۹۷۹)، *فی التراث العربی*، تحقیق محمدجلیل شلمش و عبدالحمید العلوچی، عراق: دارالرشید للنشر.
- حرزالدین، محمد(۱۳۷۱)، *مراقد المعارف*، تحقیق محمدحسین‌حرزالدین، [بی‌جا]: [بی‌نا].
- حرّعاملی، محمدبن‌حسن(۱۳۸۵ق/۱۹۶۵م)، *امل الآمل*، تحقیق احمد حسینی، بغداد: [بی‌نا].
- حریری، قاسم علی[بی‌تا]، *مقامات حریری*، [بی‌جا]: [بی‌نا].
- حسینی، علی‌بن‌الفوارس(۱۹۳۳م)، *اخبار الدولة السلجوقیة*، لاهور، [بی‌نا].
- الحلّی، حازم(۱۴۳۲)، *الحلة و اثرها العلمی و الادبی*، قم: المکتبة التاریخیة المختصة.
- الحلّی، صفی‌الدین(۱۴۱۰)، *دیوان صفی الدین حلی*، بیروت: دارصادر .
- خاقانی، علی(۱۳۷۲)، *شعراء الحلة*، عراق: المطبعة الحیدریة.

- ـــــــ(۱۳۷۰ق)، *شعراء الحلّة*، نجف: [بی‌نا].
- حلی، حسن‌بن‌یوسف[بی‌تا]، *کشف المراد فی شرح تجرید الاعتقاد*، [بی‌جا]: [بی‌نا].
- حلّی، هبةالله‌ناصر(۱۴۰۴ق/ ۱۹۸۲م)، *کتاب المناقب المزیدیة فی اخبار الملوک الأسدیة*، عمان: [بی‌نا].
- حموی، یاقوت‌بن‌عبدالله (۱۳۵۵ق)، *معجم الادباء*، مصر: [بی‌نا].
- خفاجی، ثامر کاظم(۱۴۲۸)، *من مشاهیر اعلام الحلةالفیحاء الی القرن العاشر الهجری*، قم: مکتبة آیة الله المرعشی النجفی.
- خوانساری الاصبهانی، محمد باقر(۱۴۱۱)، *روضات الجنات*،[بی‌جا]: الدار الاسلامیه.
- دیلمی، مهیاربن مرزویه(۱۴۱۳)، *دیوان مهیار دیلمی*، قم: منشورات شریف رضی .
- الذهبی، شمس‌الدین(۱۴۱۰ق)، *تاریخ الاسلام*، تحقیق عمر عبد السلام، بیروت: دار الکتاب العربی.
- رازی قزوینی، عبدالجلیل(۱۳۳۱ش)، *بعض مثالب النواصب فی نقض بعض فضائح الروافض*، به کوشش سید جلال الدین ارموی، تهران: [بی‌نا].
- راوندی، محمدبن‌علی(۱۹۲۱م)، *راحة الصدور و آیة السّرور*، تصحیح محمد اقبال، لیدن: [بی‌نا].
- ذکّار، سهیل[بی‌تا]، *امارة حلب*، دمشق: دارالکتب العربی.
- سمعانی، عبدالکریم‌بن‌محمد(۱۳۹۸ق/۱۹۷۸م)، *الانساب*، حیدرآباد: [بی‌نا].
- سهراب(۱۳۷۶)، *عجایب الاقالیم السبعة الی نهایة العمارة*، تهران: پژوهشکدهٔ فرهنگ و هنراسلامی.
- سیوطی،عبدالرحمن(۱۳۸۴)، *بغیة الوعاة فی طبقات اللغویین والنحاة*، [بی‌جا]: [بی‌نا].
- شوشتری، نور الله(۱۳۷۷)، *مجالس المؤمنین*، تهران: انتشارات الاسلامیه.
- شوکانی، محمدبن‌علی[بی‌تا]، *البدر الطالع*، بیروت: دارالمعرفة.
- صفدی، خلیل‌بن‌ایبک(۱۴۱۱ق)، *الوافی بالوفیات*، به اهتمام احسان عباس، بیروت: دارصادر .
- طبری، محمدبن‌جریر(۱۳۸۷ق)، *تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد ابو الفضل ابراهیم، بیروت: دار سویدان.
- ظهیری نیشابوری، ظهیر الدین(۱۳۳۲ ش)، *سلجوقنامه*، تهران: [بی‌نا].
- عبدالسودانی، مزهر(۱۹۸۰)، *الشعر العراقی فی القرن السادس الهجری*، عراق: دارالرشید للنشر .
- علیاری تبریزی، ملا علی(۱۴۰۷ق)، *بهجة الآمال فی شرح زبدة المقال*، قم: بنیاد فرهنگی کوشانپور.
- عماد الدین کاتب، محمد(۱۹۷۳)، *خریدة القصر و جریدة العصر*، تصحیح محمد بهجة اثری، بغداد: [بی‌نا].
- عوض، عبدالرضا(۲۰۰۳)، *شعراء الحلة السیفیة ایام الامارة المزیدیة و مابعدها*، حله: مکتبة الامام الصادق(ع).
- فروخ، عمر(۱۹۷۹)، *تاریخ ادبیات عرب*، بیروت: دارالعلم للملایین.
- قفطی، جمال الدین(۱۴۲۴)، *انباة الرواة علی انباة النحاة*، بیروت: مکتبة عنصریة.
- الکتبی، محمدبن شاکر[بی‌تا]، *فوات الوفیات*، تحقیق احسان عباسی، بیروت: دارصادر.
- کرکوش حلی، یوسف(۱۳۸۵)، *تاریخ الحلة*، قم: منشورات شریف رضی.
- کلبی، هشام(۱۴۰۷ ق/۱۹۸۶م)، جمهرة *النسب*، تحقیق ناجی حسن، بیروت: [بی‌نا].

- لسترنج، گی(۱۳۶۴)، *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*، ترجمهٔ محمودعرفان، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مجلسی، محمد باقر(۱۹۸۳م)، *بحار الانوار*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- محمد، صباح محمود(۱۹۷۴)، *مدینة الحلة الکبری*، بغداد: مکتبة المنار .
- مفید، محمدبن‌محمدبن‌نعمان(۱۳۷۴ش)، *الجمل*، تحقیق سید علی میرشریفی، مکتب الاعلام الاسلامی، قم: [بی‌نا].
- منتجب‌الدین، علی‌بن‌عبیدالله(۱۴۰۶ق/۱۹۸۶م)، *فهرست اسماء علماء الشیعه و مصنفیهم*، به کوشش عبدالعزیز طباطبائی، بیروت: [بی‌نا].
- مهداوی، علی‌هادی‌عباس(۱۳۸۱)، الحلة فی العهد العثمانی المتأخر، بغداد: بیت‌الحکمه.
- الناجی، عبدالجبار(۱۴۳۱)، *الامارة المزیدیة الاسدیة فی الحلة*، قم: مورخ.
- نظام الملک(۱۳۶۴ش)، *سیر الملوک(سیاست نامه)*، تهران: انتشارات علمی فرهنگی .
- یعقوبی، محمدعلی(۱۹۵۱م)، *بابلیات*، قم: دارالبیان.